

Instability of banking system and its implications for Islamic banking

Meysam Khosravi (Corresponding Author)

Assistant Professor, Faculty of Economics, University of Tehran.

Email: Me.khosravi@ut.ac.ir

Hasan Sobhani

Professor of the Faculty of Economics, University of Tehran.

Email: sobhanihs@ut.ac.ir



Use your device to scan
and read the article online

Citation Meysam Khosravi, Hasan Sobhani [Instability of banking system and its implications for Islamic banking (Persian)]. [EGHTESAD-E ISLAMI \(A Quarterly Journal on Islamic Economics\)](#). 2024; 24 (95): 43-78

 [10.22034/iec.2024.2022230.2713](https://doi.org/10.22034/iec.2024.2022230.2713)

Received: 05 February 2024 , Accepted: 16 October 2024

Abstract

2008 financial crisis shed light on financial stability importance as a central banks goal. The most important strategy of stabilizing of the financial system is regulation and supervision that has improved after each crisis. This paper investigated and elaborated failure roots of this strategy and the challenges that regulator will face. the biggest obstacle is inherent liquidity risk that fractional reserve banking implies. to overcome financial instability many famous and Nobel prize winners Economists suggested departure from fractional reserve system. After that another question arise: what are the implications of this debate for Islamic banking? The second question of the paper. The inherent instability of bank has an important implication for Islamic banking. In response to this question, based on the jurisprudential rule of Ehteram and the goals of Islamic economics, a decision criterion is introduced. Specifically, it seems that one should look for an optimal point between the state of a completely stable banking system (completely in accordance with the rule of Ehteram) and a completely developmental banking system (in line with the goals of Islamic economy) and finally indicators for it is introduced.

Keywords

financial crisis, financial stability, fractional reserve banking, Islamic banking.





بی‌ثباتی نظام بانکی متعارف و دلالت‌های آن برای نظام مالی اسلامی

میشم خسروی (نویسنده مسئول)

Email: Me.khosravi@ut.ac.ir استادیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

حسن سبحانی

استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

Email: sobhanihs@ut.ac.ir



Citation Meysam Khosravi, Hasan Sobhani [Instability of banking system and its implications for Islamic banking (Persian)]. [EGHTESAD-E ISLAMIC \(A Quarterly Journal on Islamic Economics\)](#). 2024; 24 (95): 43-78

[10.22034/iec.2024.2022230.2713](https://doi.org/10.22034/iec.2024.2022230.2713)

تاریخ دریافت: ۱۶/۰۲/۱۴۰۲، تاریخ پذیرش: ۲۵/۰۷/۱۴۰۳

چکیده

تکرار وقوع بحران‌های بانکی نشان داده است تنظیم‌گری بانکی به عنوان مهم‌ترین راهبرد جاری کشورها در راستای تأمین ثبات بانکی علی‌رغم اصلاحات و بهبودهایی که در طول زمان به خود دیده، نتوانسته از وقوع مجدد بحران جلوگیری نماید. این مقاله با روش مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای، به ریشه‌ها و دلایل عدم توفیق تنظیم‌گری احتیاطی خرد در ممانعت از وقوع بحران‌های بانکی، خواهد پرداخت. مهم‌ترین مانع پیش روی مقام ناظر، ریسک ذاتی نقدینگی نهفته در بانک‌هاست که موجب شده برخی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان، نظام بانکی را نظامی ذاتاً بی‌ثبات معرفی کنند. ذاتی بودن بی‌ثباتی بانک دلالت‌های موضوع‌شناختی مهمی برای بانکداری اسلامی دارد و این موضوع سؤال دومی است که این مقاله درصدد پاسخگویی به آن برآمده است. در پاسخ به این سؤال با عنایت به تعارض دلالت‌های قاعده فقهی احترام و عدالت تولیدی در اقتصاد اسلامی یک چهارچوب تحلیل جهت جمع‌بندی معرفی می‌شود که بر اساس آن فقیه ذی‌صلاح بتواند نسبت به صدور حکم در خصوص ماهیت عملیات بانکی اظهار نظر کند. به‌طور مشخص به نظر می‌رسد باید به دنبال نقطه بهینه‌ای میان حالت حدی نظام بانکی کاملاً باثبات (کاملاً مطابق با قاعده احترام) و نظام بانکی کاملاً توسعه‌گرا بود و شاخص‌هایی برای آن نقطه بهینه معرفی می‌گردد.

واژگان کلیدی

بحران مالی، ثبات مالی، بانکداری با ذخایر جزئی، بانکداری اسلامی.



مقدمه

شواهد و داده‌های آماری نشان می‌دهند ورشکستگی بانک‌ها یکی از چالش‌هایی است که هنوز حل نشده و تهدیدکننده ثبات اقتصاد کلان، رشد اقتصادی و رفاه اجتماعی اقتصادهای پیشرفته به شمار می‌رود. بررسی تعداد بانک‌های ورشکسته (Failed Banks) در دهه‌های اخیر و پس از رکود بزرگ گویای این واقعیت است که پس از گذشت چندین دهه از وقوع بی‌ثباتی مالی موجب رکود بزرگ سال ۱۹۲۹ هنوز مسئله بی‌ثباتی مالی یکی از مسائل باز و حل نشده علم اقتصاد تلقی می‌شود و تقریباً هر دهه یک بحران مالی در ایالات متحده اتفاق افتاده است.

بحران مالی ایالات متحده که از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ به طول انجامید منجر به بزرگ‌ترین رکود اقتصادی تاریخ این کشور شد که تنها طی سه سال، تولید ناخالص داخلی این کشور قریب به یک سوم (۲۸ درصد) کاهش را تجربه کرد و رکود بزرگ (Great Depression) نام گرفت (Snowdon and Vane, 2005, p.12). تجربه رکود بزرگ، بحران مالی ۲۰۰۸ و بحران‌های مالی جنوب شرق آسیا نشان داده است، ورشکستگی دومینویی بانک‌ها یا هجوم بانکی، پیامدهای منفی گسترده‌ای بر بخش حقیقی اقتصاد و ایجاد رکود خواهد داشت. افزایش شدید نااطمینانی، کاهش شدید سرمایه‌گذاری به همراه اختلال جدی در نظام تأمین مالی ناشی از بی‌ثباتی مالی، مهم‌ترین کانال‌های تأثیرگذاری بی‌ثباتی مالی بر بخش واقعی هستند. پس از مطالعه پیامدهای گسترده‌ای که بحران‌های مالی بر بخش واقعی اقتصاد داشته‌اند (Cecchetti et al., 2009, p.28) در این مقاله سعی می‌شود با استفاده از روش مطالعات اسنادی و کتابخانه‌ای به سؤالات زیر پاسخ داده شود:

۱. چرا تنظیم‌گری بانکی با محوریت الزامات سرمایه‌ای در ممانعت از وقوع مجدد بی‌ثباتی‌ها موفق نبوده است؟
۲. بی‌ثباتی بانکی چه دلالت‌هایی برای مطالعات بانکداری اسلامی از

دید موضوع‌شناسی دارد؟

در ادامه پس از مرور ادبیاتی که این مقاله سعی در توسعه آن دارد، ابتدا در راستای پاسخ به سؤال اول دلایل عدم موفقیت کامل تنظیم‌گری بانکی در ممانعت از وقوع بحران تبیین می‌شود و در بخش آخر این مقاله به دلالت‌های موضوع‌شناختی آن برای مطالعات بانکداری اسلامی پرداخته می‌شود.

مرور ادبیات: بانکداری با ذخیره جزئی و بی‌ثباتی مالی

هریک از ترتیبات پولی (بانکداری مرکزی با ذخیره جزئی، بانکداری مرکزی با ذخیره کامل، بانکداری آزاد با ذخیره جزئی و بانکداری آزاد با ذخیره کامل)، دلالت‌های متفاوتی بر رشد و ثبات اقتصادی دارند. از آنجایی که تجربه وقوع بحران ۲۰۰۸ و بحران ۱۹۲۹ نشان داد، وقوع بی‌ثباتی مالی می‌تواند منجر به ایجاد رکودهای شدید شود. یکی از مهم‌ترین مسیرهای اتصال این مقاله به ادبیات مرتبط تبیین عوارض نظام ذخیره جزئی برای مقوله ثبات مالی است.

سیمونز معتقد بود مشکل بی‌ثباتی مالی آمریکا را با تصویب قانونی مشابه قانون پیل که در سال ۱۸۴۴ در انگلستان مصوب شد، می‌توان برطرف کرد: «منع بانک‌های خصوصی از انتشار وسیله مبادله». به تعبیر دقیق‌تر طی این برنامه، بانک‌ها به ازای هر واحد سپرده دیداری و نقدشونده می‌بایست یک واحد پول منتشره از سوی بانک مرکزی نگه‌داری می‌کردند. فیشر (Fish-er, 1936) نیز این نظام بانکداری مرکزی با ذخیره جزئی را نظام بانکداری بی‌ثبات نام‌گذاری کرد که در آن پس از مراجعه همه‌گیر سپرده‌گذاران، بانک مجبور می‌شود دارایی‌های خود را نقد نموده و بالتبع وسیله مبادله در اقتصاد کاهش یابد و موجبات رکود فراهم شود. در واقع در نگاه فیشر این نظام بی‌ثبات در صورتی که بانک بتواند دارایی‌های خود را نقد کند

به رکود منجر خواهد شد و در صورتی که نتواند، به بحران و هجوم بانکی. فریدمن (Friedman, 1959, pp.66-70) نظام ذخیره جزئی را حاوی دو مشکل اساسی ۱. مستلزم مداخلات فراوان دولت و ۲. ذاتاً بی ثبات (Inherently unstable) معرفی می کند.

کانال دیگر اتصال مقاله به ادبیات موضوع مقالاتی است که به تبیین علت و پیامدهای ریسک نقدینگی بانکها پرداخته اند. در این راستا مهم ترین مقاله که مقاله پایه مدل های بحران بانکی قلمداد می شود مقاله دایموند و دیویگ (Diamond & Dybvig, 1983, pp.401-410) است که توانستند با توسعه یک مدل، ریسک نقدینگی را در تحلیل خود در نظر بگیرند و هجوم بانکی را مدل سازی کنند. عدم مشاهده پذیری ریسک های انفرادی، تشکیل یک بازار کامل با اوراق اربودبرورا غیرممکن می کند. حضور بانک و معرفی سپرده دیداری می تواند با رفع این شکست بازار، تسهیم ریسک خوبی ایجاد کند؛ اما تسهیم ریسک تنها تعادل نش سیستم فوق نیست؛ زیرا اگر تعداد سپرده گذارانی که متقاضی برداشت سپرده هستند از میزان موهبتی که بانک سرمایه گذاری نکرده بیشتر باشد، همه افراد فارغ از اینکه صبور یا ناشکیبا هستند متقاضی برداشت سپرده ها می شوند و بانک در معرض هجوم قرار می گیرد. نکته و یافته بسیار مهم دایموند و دیویگ مدل سازی این موضوع بود که حتی اگر تکنولوژی تولید یعنی دارایی های بانک بدون ریسک باشد باز هم بانک در معرض هجوم بانکی یعنی اعسار نقدینگی قرار دارد. گورتون و پنچی (Gorton & Pennacchi, 1990, pp.49-52) ریسک سرمایه گذاری را نیز به مدل افزوده و با در نظر گرفتن دو دسته از معامله گران مطلع و غیرمطلع (Informed and Uninformed Traders) نشان دادند که وجود بانک و سپرده دیداری تعادل مغلوب ضعیف نیست و اینکه معامله گران غیرمطلع از بیم زیان ناشی از معامله با معامله گران مطلع بدون ریسک برای افراد غیرمطلع محسوب می شوند، برای تخصیص بهینه اقتصاد لازم است. البته افزودن

ریسک سرمایه‌گذاری یک مسئله مخاطره اخلاقی برای بانک ایجاد می‌کند که گورتین و پناچی نیز نسبت به آن تبیین و توضیحی ندارند. تبیین این مقوله توسط کارکن و والاس (Kareken & Wallace, 1978, pp.413-415) به مدل نظری افزوده شده است. این دو، معتقدند که تعهدات بیمه‌نشده بانک می‌تواند ایمن باشد اگر ۱. سپرده‌گذاران سبد دارایی بانک را بدانند و ۲. ورشکستگی بانک هزینه داشته باشد؛ اما به‌رحال، اطلاعات نامتقارن یکی از ارکان جدایی‌ناپذیر اقتصادهاست؛ لذا سپرده‌گذاران نمی‌دانند بانکدار چگونه تسهیلات را تخصیص داده است. در این رابطه نشان داده شده زمانی که تعهدات بانک‌ها بیمه شده باشد و دارایی‌های بانک‌ها نیز ریسکی باشد، بانک‌ها پریسک‌ترین سبد دارایی ممکن را انتخاب خواهند کرد و این مسئله خود موجب بی‌ثباتی خواهد شد. در چنین شرایطی مقررات‌گذاری بر بانک‌ها به عنوان مکمل ضروری بیمه سپرده‌ها باید عمل نماید. برخی از مقرراتی که برای تأمین ثبات مالی اثربخش هستند عبارت‌اند از: حداقل ذخایر نقد، حداقل دارایی نقد (اوراق بدون ریسک)، اعمال محدودیت بر تنوع دارایی‌های بانک و حداقل نسبت سرمایه به دارایی. کیم و سنتومرو (Kim & Santomero, 1988, pp.1219-1225) نیز در راستای این دو دسته از مقررات موضوع کار کارکن و والاس را با دقت بیشتری بحث کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که نسبت سرمایه به دارایی ساده به منظور جلوگیری از اقبال بانک به فعالیت‌های پر مخاطره، بازدارنده و اثربخش نیست و باید در مخرج کسر، دارایی‌ها را به ریسک موزون کرد و در صورتی که دارایی موزون به ریسک را در نسبت کفایت سرمایه قرار دهیم این نسبت به شکل یک مقرر محدودیت بر سبد دارایی بانک نیز عمل خواهد کرد؛ چراکه مقام ناظر وزن ریسک هر طبقه از دارایی‌ها را بر اساس یک بهینه‌یابی ثبات مالی به دست خواهد آورد و بانک‌ها را با سازوکار کفایت سرمایه بدان سوی سوق می‌دهد.

کوهن و سنتومرو (Koehn & Santomero, 1980, pp.1235-1240) سعی می‌کنند با در نظر گرفتن واکنش رفتاری بانک‌های تجاری به تغییرات نسبت سرمایه به دارایی، تأثیر این مقرر را بر احتمال توقف بانک‌ها تحلیل کنند. زمانی که با افزایش نسبت سرمایه به دارایی، قدرت اهرمی (leverage) بانک کاهش می‌یابد، بانک‌ها برای اینکه در فضای رقابتی بتوانند نسبت بازده به سرمایه رقابتی را پرداخت کنند به سوی ریسکی‌تر کردن سبد دارایی‌های خود پیش خواهند رفت. واکنش بانک‌های ریسک‌پذیرتر به کاهش قدرت اهرمی، انتخاب ریسکی‌تر سبد دارایی‌هاست و به همین دلیل اثربخشی این مقرر در تأمین ثبات مالی محل تردید قرار می‌گیرد.

بلوم (Blum, 1999, pp.756-757) معتقد است بحث‌هایی که در ارتباط با تأثیر سرمایه بر کنترل مخاطره اخلاقی بانک‌ها می‌شود یک اشکال عمده دارد و آن هم ایستابودن مدل تحلیل‌هاست. بلوم در یک مدل پویا که بانک‌ها امکان تغییر ترکیب دارایی‌ها را دارند، نشان می‌دهد، نسبت کفایت سرمایه الزام‌آور (Binding) در شرایطی بانک‌ها را به شدت انگیزه‌مند می‌کند که وارد فعالیت‌های پرریسک شوند؛ زیرا تجهیز سرمایه برای دوره بعد بانک‌ها می‌تواند از مسیر سود انباشته اتفاق بیفتد؛ بنابراین اگر تجهیز منابع از مسیر بازار سرمایه برای بانک هزینه‌بر باشد از آنجایی که سود انتظاری ورود در فعالیت‌های پر مخاطره می‌تواند با تبدیل شدن به سرمایه اهرم شده و چندین برابر سود ایجاد کند در بسیاری از موارد بر تجهیز از مسیر بازار سرمایه به صرفه‌تر خواهد بود؛ بنابراین بانک ترجیح می‌دهد با درگیر شدن در فعالیت‌های پر مخاطره و طبعاً بازده بیشتر سرمایه دوره آتی خود را فراهم نماید.

پلزمن (Peltzman, 1976, p.21) کارکرد سرمایه را در بانکداری همچون سایر صنایع ۱. تمهید منابع برای سرمایه‌گذاری و ۲. بیمه‌ای برای ممانعت از سرایت زیان به سایر ذی‌نفعان می‌داند با این تفاوت که در بانک‌ها کارکرد

دوم سرمایه، بسیار بیشتر از کارکرد اول اهمیت دارد و برخلاف سایر صنایع تجهیز منابع با محوریت ایجاد بدهی اتفاق می‌افتد. پلزمن با مطالعه‌ای تجربی با داده‌های تابلویی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۵ ایالات متحده نشان می‌دهد تغییر مقررات سرمایه‌ای، تأثیری بر افزایش سرمایه بانک‌ها نداشته است.

والاگس (Vallageas) نیز در انتقادی بنیادین، مقررات کفایت سرمایه را به دلیل درک غیرواقع‌نما از نهاد بانک، ناکارآمد معرفی می‌کند. وی بیان می‌دارد: «همچنین چنان‌که گویی بانک‌ها صرفاً واسطه‌های مالی هستند که پول را قرض می‌دهند؛ اما آن را خلق نمی‌کنند. در این نگاه بانک‌ها مانند بنگاه‌های صنعتی در نظر گرفته می‌شوند؛ اما این گزاره‌ها غلط است؛ بانک مانند بنگاه‌های صنعتی رفتار نمی‌کند. طرفداران کفایت سرمایه فراموش کرده‌اند که بانک‌ها پول خلق می‌کنند. نسبت‌های جدید معرفی شده در دو سند منتشره در دسامبر ۲۰۱۰ بازل حامل سوءبرداشتی اساسی از نحوه کارکرد سیستم بانکی و نشان‌دهنده یک سردرگمی کامل میان بانک‌های سپرده‌پذیر و سایر نهادهای مالی هستند (Vallageas, 2013, p.68).

جریان ادبیات مرتبط بی‌ثباتی مالی حاکی از وجود دو مسیر موازی است که اولی بر اصلاح پارامترهای کلان نظام پولی (قواعد خلق پول: اصلاح رابطه تأمین مالی و سپرده‌پذیری یا نظام پرداخت) و دومی بدون دستکاری پارامترهای فوق‌الذکر بر تقویت ساختارها و قواعد تنظیم‌گری بانکی تکیه دارد. نکته دیگر اینکه در عمل نیز بانک‌های مرکزی و نهادهای بین‌المللی مرتبط به‌طور خاص بال رویکرد دوم را انتخاب کرده و ترویج می‌کنند (خسروی و سبحانی، ۱۴۰۰، ص ۸۶-۱۰۰). از آنجایی که سؤال اول مقاله چرایی ناکارآمدی راهکارهای اصلاحی اتخاذ شده است بخش بعدی مقاله به این سؤال پاسخ می‌دهد.

دلایل عدم موفقیت تنظیم‌گری بانکی در ایجاد ثبات مالی

دست کم سه طبقه از انتقادات به رویکرد تنظیم‌گری بانکی وجود دارد که هر کدام می‌تواند مانع موفقیت آن در ایجاد ثبات باشد. دسته اول از انتقادات به اصل تنظیم‌گری باز می‌گردد که با محوریت نظریات تسخیر هر تنظیم‌گری را فاقد اثربخشی در راستای نیل به منفعت اجتماعی عنوان می‌کند؛ دسته دوم از منتقدین معتقدند ممکن است تنظیم‌گری در سایر حوزه‌ها ثمربخش باشد، اما در حوزه ایجاد ثبات مالی با توفیق همراه نخواهد بود؛ دسته سوم از منتقدین تنظیم‌گری بانکی را نیز می‌پذیرند، اما معتقدند نسبت کفایت سرمایه به عنوان مقررده محوری نمی‌تواند از وقوع بی‌ثباتی مالی جلوگیری نماید.

الف) عدم رفع ایرادات ساختاری و زمینه‌ای ایجاد ثبات مالی

برخی از نظریه‌پردازان علی‌رغم اینکه ممکن است راجع به تنظیم‌گری در بسیاری از حوزه‌ها نظر منفی نداشته باشند، اما معتقدند تنظیم‌گری بانکی نمی‌تواند مانع بی‌ثباتی مالی شود که در ادامه به مهم‌ترین دلایل این رویکرد انتقادی به تنظیم‌گری بانکی اشاره می‌شود.

طبیعت بانک در نظام ذخیره جزئی اقتضا دارد که بدهی‌های آن نقد باشد؛ درحالی‌که دارایی‌هایی با سررسید بالاتر دارد و این تبدیل سررسید، یک ریسک نقدینگی ذاتی برای بانک ایجاد و آن را شکننده می‌کند. پول‌بودن بدهی بانک‌ها و پذیرش آن به عنوان وسیله مبادله از سوی عموم و حاکمیت علاوه بر تضمین صریح یا ضمنی دولت، عملاً به عنوان یک یارانه عمل کرده و انتشار بدهی توسط بانک‌ها را تشویق می‌کند. علاوه بر این حرکت همسو با ادوار تجاری سبب می‌شود اقتصاد دائماً در معرض بیش‌بدهکاری قرار گرفته و بی‌ثباتی مالی اتفاق بیفتد. پیشران‌بودن بانک‌ها و انفعال مقام ناظر به واسطه پول‌بودن بدهی بانک‌ها و عدم وابستگی آنها به نهاد دیگر

برای تملک دارایی به وجود آمده است و هر قدر تنظیم‌گری تقویت شود این انفعال مقام ناظر کماکان پابرجا خواهد بود. از آنجایی که شهود روشنی (عدم تطابق سررسید دارایی و بدهی) از این محدودیت پشتیبانی می‌کند و همچنین تحقیقاتی فراوان داخلی همچون دولت‌آبادی (۱۳۹۵)، خسروی (۱۴۰۰) به آن پرداخته‌اند از تبیین بیشتر خودداری می‌شود.

ب) پدیده بزرگ توقف‌ناپذیر

مهم‌ترین مسئله در تنظیم‌گری بانکی که تنظیم‌گر سایر بخش‌ها (در این ابعاد) با آن مواجه نیست مقوله بزرگ توقف‌ناپذیر است. این پدیده مخاطره اخلاقی بسیار جدی برای بستانکاران این نهادها (سپرده‌گذاران) ایجاد می‌کند؛ چراکه آنها می‌دانند در هر صورت، متحمل زیان نخواهند شد و مؤسسه منحل نمی‌شود. در این شرایط اولاً در ازای ریسک بیشتر، عایدی بیشتری نمی‌طلبند؛ لذا انگیزه نظارت بر عملکرد مؤسسه (ممانعت از ریسک‌پذیری بالا) را از دست می‌دهند. از بین رفتن ضوابط بازاری ممانعت از ریسک‌پذیری بالای مؤسسات مالی، نظارت بر این مؤسسات توسط مقام ناظر و بازاری آنها از تملک دارایی‌های ریسکی را دشوار می‌کند؛ بنابراین این مؤسسات به سوی دارایی‌های پرریسک خواهند رفت؛ ثانیاً رقابتی نابرابر بین مؤسسات مالی بزرگ و کوچک ایجاد می‌کند و انگیزه جدی برای بزرگ‌شدن مؤسسات به وجود می‌آورد و این مقوله خود موجب تشویق به ریسک‌پذیری بیشتر مؤسسات مالی می‌گردد (Mishkin, 2004, p.263).

ج) محدودیت‌های نسبت کفایت سرمایه در ایجاد ثبات مالی

دو کارکرد برای الزامات سرمایه‌ای متصور است. اولین کارکرد سرمایه کاهش مسئله مخاطره اخلاقی بانک‌هاست و کارکرد دوم جلوگیری از سرایت زیان به سپرده‌گذاران بانک‌ها؛ اما برخی از تحقیقات تجربی معتبر نشان داده‌اند که الزامات سرمایه‌ای در ترکیب سبد دارایی بانک‌ها به‌طور معناداری

بی تأثیر بوده‌اند (Peltzman, 1976, p.21). شهودی که برای این بی تأثیر بودن الزامات عنوان شده است جایگزینی بیمه سپرده‌ها و اطمینان بخشی‌های ضمنی حاکمیت به سپرده‌گذاران است. با توجه به تأمین این اطمینان، عملاً سرمایه کارکرد اصلی خود را از دست داده و تأثیری بر تصمیم‌گیری بانک و ذی‌نفعان آن ندارد.

اثربخشی الزامات سرمایه‌ای در کارکرد دوم (عدم سرایت زیان به سپرده‌گذاران) نیز محل تأمل جدی است؛ زیرا در شرایطی که بحران مالی با مختصات هجوم سپرده‌گذاران به بانک‌ها اتفاق می‌افتد، بانک به منابع نقدی نیاز دارد تا تعهدات سپرده‌ای خود را ایفا کند و سرمایه بانک کمکی به حل این مشکل نمی‌کند. به عبارت روشن‌تر در بحران‌های مالی اعسار نقدینگی مسئله اصلی است؛ نه اعسار ترازنامه‌ای که سرمایه رافع مشکل باشد.

عدم ممانعت از اعسار نقدینگی

سؤال اصلی در ارزیابی الزامات سرمایه‌ای این است که آیا در صورت وقوع هجوم بانکی، این الزام خواهد توانست بانک را اعسار نقدینگی نجات دهد یا به‌طور کلی مانع از هجوم بانکی و پیشگیر آن باشد؟ بدیهی است که در صورت وقوع هجوم بانکی، الزامات سرمایه‌ای هیچ کمکی به بانک نخواهد کرد؛ زیرا ممکن است بانک تمامی سرمایه خود را نیز علاوه بر سپرده‌ها، وام داده باشد یا دارایی غیر نقد (شعبه و نظیر آن) خریداری کرده باشد و در صورت هجوم و مراجعه سپرده‌گذاران با مشکل نقدی مواجه شود؛ بنابراین الزامات سرمایه‌ای برای ممانعت از اعسار ترازنامه‌ای (کسری دارایی نسبت به بدهی) کاربرد دارد؛ اما در بحران‌های مالی، مسئله اصلی اعسار نقدینگی و معضل هجوم (کسری وجوه نقد نسبت به تعهدات نقد) است که لزوماً ربطی به میزان سرمایه بانک ندارد.

اما سؤال دوم اینکه آیا الزامات سرمایه‌ای به صورت پیشگیرانه می‌توانند

موجب جلوگیری از وقوع هجوم بانکی شوند؟ پاسخ اجمالی این سؤال نیز منفی است. با توجه به عدم تقارن اطلاعات بین بانک و سپرده‌گذاران، اساساً خیلی از مواقع هجوم به یک بانک با شایعه‌ای خلاف واقع آغاز شده و درعین حال که بانک کاملاً سالم بوده و سبب دارایی کم‌ریسکی انتخاب کرده با اعسار نقدینگی مواجه شده است و لزومی ندارد که هجوم صرفاً برای بانک‌های ناسالم اتفاق بیفتد؛ اما به هر تقدیر رفتار ریسکی بانک و رسوب دارایی‌های بی‌کیفیت و پرریسک در احتمال هجوم بی‌تأثیر نیست و ممکن است ادعا شود که الزامات سرمایه‌ای با کنترل مخاطره اخلاقی در این راستا مؤثرند؛ در پاسخ به این ادعا در ادامه مباحثی آمده است که نشان می‌دهد در بسیاری از موارد این الزامات سرمایه‌ای خود موجب تشدید مخاطره اخلاقی می‌شوند.

عدم کنترل مخاطره اخلاقی: کاهش احتمال وقوع هجوم

همان‌طور که اشاره شد، ادعا می‌شود اگرچه سرمایه به هنگام وقوع بحران و هجوم کمکی به اعسار نقدینگی بانک نمی‌کند، اما با کنترل مخاطره اخلاقی زمینه و احتمال وقوع هجوم بانکی را کاهش خواهد داد. مباحثی که در ادامه می‌آید، نشان می‌دهد که تأثیر کفایت سرمایه بر مخاطره اخلاقی بانک‌ها پیچیده‌تر از یک توصیف ساده است و در برخی موارد موجب افزایش مخاطره اخلاقی نیز می‌شود.

اگر تجهیز منابع از مسیر بازار سرمایه برای بانک هزینه‌بر باشد، از آنجایی که سود انتظاری ورود در فعالیت‌های پرمخاطره می‌تواند با تبدیل شدن به سرمایه اهرم شده و چندین برابر سود ایجاد کند در بسیاری از موارد این روش نسبت به تجهیز از مسیر بازار سرمایه به‌صرفه‌تر خواهد بود؛ بنابراین بانک ترجیح می‌دهد با درگیر شدن در فعالیت‌های پرمخاطره و طبعاً بازده بیشتر سرمایه دوره آتی خود را فراهم نماید. به عبارت روشن‌تر از آنجایی که ورود بانک به فعالیت‌های پرمخاطره در شرایطی می‌تواند به سودآوری بیشتری منجر

شود، این افزایش سودآوری امکان بهبود کفایت سرمایه بانک را نیز افزایش خواهد داد و به نوعی تشویق بانک‌ها به ورود به فعالیت‌های پرمخاطره خواهد بود. این مسئله زمانی تشدید می‌شود که طبقه‌بندی ریسک تسهیلات یک طبقه‌بندی کاملی نباشد^۱ و نرخ سود تسهیلات نیز منعطف باشد. در این حالت بانک می‌تواند با یک ضریب ریسک (۱۰۰ درصد که مختص تسهیلات غیررهنی است)، تسهیلات را به فردی با ریسک نکول ۲۰ درصد پرداخت کند یا آن را به فردی فاقد شغل و درآمد با ریسک اعتباری ۵۰ درصد اما با دریافت نرخ سود تسهیلات بیشتر بپردازد. به عبارت روشن‌تر شرط لازم مهار مخاطره اخلاقی با ابزار نسبت کفایت سرمایه این است که ضریب ریسک دارایی‌های بانک کامل (Complete) باشد؛ یعنی ضرایب ریسک مخرج کفایت سرمایه باید توسط ماتریسی که در سطرهای آن تمامی اشخاص حقیقی و حقوقی و در ستون‌های آن فعالیت‌های اقتصادی که محل مصرف وام است توسط مقام ناظر مشخص شود؛ به نحوی که هیچ شخصی یا فعالیت اقتصادی از قلم نیفتاده باشد. در غیر این صورت بانک انگیزه خواهد داشت به شرحی که در صدر این پاراگراف به آن اشاره شد، با دریافت سود تسهیلات بیشتر سبد دارایی‌های خود را پرریسک‌تر نماید و کفایت سرمایه نیز بازدارنده نیست.

اجتناب مقرراتی و کاهش اثربخشی نسبت کفایت سرمایه

انگیزه اجتناب از مقررات کفایت سرمایه توسط بانک‌ها از این واقعیت مهم ناشی می‌شود که به دلایل مختلف از جمله عدم تقارن اطلاعات، مسئله عاملیت، هزینه انتشار سهام از هزینه انتشار بدهی به مراتب بالاتر است و اگر بانک بتواند در ساختار سرمایه (Capital Structure)، بدهی را جایگزین سهام نماید، متناسب با تفاوت هزینه سهام و بدهی به ارزش بانک

۱. منظور از کامل در اینجا همان مفهوم کامل بودن در اوراق ارو دبرو است؛ یعنی برای هر وضعیت (State) یک وزن خاص ریسک وجود داشته باشد.

یا سود آن افزوده می‌شود. سطح اجتناب از مقررات کفایت سرمایه تابعی از سود اضافی ناشی از جایگزینی بدهی و هزینه انتظاری اجتناب مقرراتی است. به عبارت روشن‌تر در صورتی که - در سطح مشخصی از هزینه انتشار سهام - هزینه ایجاد بدهی (نرخ سود واقعی بین‌بانکی) یا استقراض از بانک مرکزی کاهش پیدا کند، انگیزه اجتناب از نسبت کفایت سرمایه افزایش خواهد یافت و انتظار می‌رود سطح گسترده‌تری از اجتناب از این مقررات مشاهده شود. در صورتی که هزینه اوراق بهادارسازی (سایر شیوه‌های اجتناب) افزایش یابد، با فرض ثابت بودن سایر شرایط، انتظار می‌رود سطح پایین‌تری از اجتناب مشاهده شود.

نکته دیگری که باید توضیح داده شود این است که اجتناب از مقررات کفایت سرمایه وقتی مصداق پیدا می‌کند که ریسک واقعی یک سبد دارایی بتواند از ریسک مدنظر در مقررات کفایت سرمایه متفاوت باشد؛ یعنی امکان تغییر ترکیب سبد دارایی به نحوی که علی‌رغم ثابت بودن ریسک واقعی اقتصادی، ضریب ریسک موضوع مقررات کفایت سرمایه کاهش پیدا کند، وجود داشته باشد؛ یعنی بانک بتواند سبد دارایی‌های خود را به نحوی تغییر دهد که علی‌رغم اینکه ریسک واقعی سبد و میزان دارایی‌های بانک تغییری نکرده اما مجموع دارایی‌های موزون به ریسک در نسبت کفایت سرمایه کاهش پیدا نموده و نسبت مذکور بهبود یابد.

با توجه به عدم تقارن اطلاعات موجود بین مقام تنظیم‌گر و بانک‌ها در کنار پیچیدگی عملیات بانکی و مالی و کاهش هزینه انتظاری اجتناب مقرراتی به کمک نوآوری‌های مالی، اجتناب از مقررات به‌طور کلی و به‌طور خاص از نسبت کفایت سرمایه نه‌تنها ممکن است بلکه در ادامه نشان داده می‌شود که با چه تکنیک‌هایی اتفاق افتاده است. ابتدا به چند مورد از اجتناب‌های ساده از مقررات کفایت سرمایه اشاره می‌شود و در ادامه موارد پیچیده‌تر مورد بحث قرار می‌گیرد.

اوراق بهادارسازی و اجتناب از کفایت سرمایه

اوراق بهادارسازی با تجمیع دارایی‌های بانک‌ها و فروش آنها به سرمایه‌گذاران با انتشار اوراق اتفاق می‌افتد. تجمیع دارایی‌های بانک‌ها - به عنوان مثال وام‌های رهنی - عملاً استخری از ریسک اعتباری و جریان وجوه نقد را ایجاد می‌کند و طبعاً خریدار اوراق رهنی (MBS)، این دو ریسک و بازده را خریداری کرده است. در صورت تقارن اطلاعات و نبود اصطکاک، انتظار می‌رود تمایل به پرداخت خریداران با ریسک واقعی وام‌های رهنی پشتوانه اوراق، رابطه منفی داشته باشد؛ به این معنا که اگر بانک وام‌های پرریسک را تبدیل به استخر کرد، منابع کمتری از فروش اوراق رهنی نصیب گردد؛ اما بدیهی است که در عالم واقع تقارن اطلاعات وجود ندارد و بانک بهتر از همه اشخاص دیگر (خریداران و اشخاص ثالث) از وضعیت ریسک وام‌های پشتوانه اوراق مطلع است. نهادهای رتبه‌بندی معتبر برای کاهش این عدم تقارن اطلاعات، اوراق بهادار را با شاخص‌هایی رتبه‌بندی می‌کنند و از بانی (Sponsor) اوراق (بانک) ارتقای اعتباری (Credit Enhancement) مطالبه می‌کنند؛ یعنی همواره ریسک اعتباری اوراق بهادار از وام‌های پشتوانه آن اوراق، بهتر و مناسب‌تر است و هر قدر این ریسک اعتباری بهتر باشد، رتبه‌بندی بهتری برای اوراق در نظر گرفته می‌شود و منابع بیشتری نصیب بانی می‌گردد. یکی از روش‌های ارتقای اعتباری، تضمین توسط بانی است؛ به این معنا که فرایندی تعریف می‌شود که طی آن در صورت عدم تحقق جریان نقدی، زیان، توسط بانی (بانک) جبران می‌شود. یکی از این فرایندها، پرداخت وام به نهاد واسط از سوی بانک است؛ به این معنا که علاوه بر وام‌های پشتوانه اوراق، وام دیگری به نهاد واسط پرداخت می‌شود تا در صورت عدم کفایت جریان نقدی، صرف پرداخت به خریداران اوراق گردد (Fabozzi and Kothari, 2008, p.88). این نوع از ارتقای اعتباری بعضاً با طبقه‌بندی (Tranche) جریان نقدی نیز همراه می‌شود؛ به این معنا که میزان

جریان نقدی در دامنه‌هایی ترانش‌بندی شده و طبعاً اولین دامنه، کمترین ریسک و آخرین دامنه بیشترین ریسک اعتباری را دارد. بانکی یا بانک فروشنده وام‌ها متناسب با آخرین دامنه به نهاد واسط وام پرداخت می‌کند و عملاً ریسک اعتباری را می‌پذیرد. تأثیر اوراق بهادارسازی بر نسبت کفایت سرمایه بانک‌ها و کانال‌های ایجاد اجتناب مقرراتی در این رابطه به شرح زیر است: در صورتی که بانک بدون تمهید ارتقای اعتباری (تمهید آن توسط نهاد ثالث) وام‌های خود را به نهاد واسط بفروشد، عملاً ضریب ریسک بخشی از دارایی‌های خود را صفر کرده و نسبت کفایت سرمایه بهبود پیدا می‌کند؛ اما از آنجایی که در این حالت ریسک اعتباری به خریداران یا نهاد ضامن منتقل شده است، اجتناب از کفایت سرمایه اتفاق نیفتاده است؛ بلکه ریسک واقعی سبد دارایی بانک کاهش یافته است.

در صورتی که بانک ارتقای اعتباری اوراق بهادار را فراهم کند و ارزش موزون به ریسک وام پرداختی به نهاد واسط کمتر از ارزش موزون به ریسک دارایی‌های پشتوانه اوراق بهادار باشد، نسبت کفایت سرمایه بهبود خواهد یافت و اجتناب از مقررات کفایت سرمایه اتفاق افتاده است (والا برعکس). به همین دلیل بانک‌ها انگیزه دارند وام‌های پرریسک را اوراق بهادارسازی نمایند و از طریق تمرکز ریسک اعتباری در ترانش آخر، وضعیت نسبت کفایت سرمایه خود را بهبود دهند.

اگرچه در صورت کشف روش‌های اجتناب از کفایت سرمایه می‌توان با تعدیل ضرایب ریسک دارایی‌ها از آنها جلوگیری کرد، اما نکته اینجاست که با انسداد روش قبلی اجتناب، روش‌های جدیدی توسط بانک‌ها کشف و دنبال می‌شود و این فرایند تعقیب و گریز با توجه به وجود لختی در واکنش بخش عمومی در مقایسه با بخش خصوصی، می‌تواند پیامدهای بی‌ثبات‌کننده‌ای برای نظام مالی در پی داشته باشد؛ کما اینکه تجربه بحران‌های قبلی از جمله بحران ۲۰۰۸ این مسئله را نشان داد. اساساً اصلاحاتی که در مقررات

الزامات سرمایه‌ای پس از هر بحران اتفاق می‌افتند، درس‌آموزی مقام ناظر برای بستن مجاری اجتناب از این مقررات به بهای تجربه بحران مالی است.

اجتناب از طریق خلق پول لازم برای افزایش سرمایه

از آنجایی که بانک‌ها توانایی ایجاد پول دارند، می‌توانند موجودی نقد لازم برای افزایش سرمایه را خودشان خلق کرده و افزایش سرمایه داشته باشند. تمامی افزایش سرمایه‌های شرکت‌های غیربانکی در اقتصاد از محل سپرده‌های بانکی اتفاق می‌افتد؛ یعنی هر شرکتی که بخواهد افزایش سرمایه از محل آورده نقدی داشته باشد، با سپرده بانک‌ها یعنی بدهی یک شرکت دیگر، منابع لازم را فراهم می‌کند؛ تنها شرکتی که می‌تواند از محل بدهی خودش افزایش سرمایه دهد، بانک است. این تفاوت بسیار مهم و کلیدی است که:

«هر شرکتی بدهی بانک را به عنوان سرمایه ثبت می‌کند، اما بانک بدهی خود را به سرمایه تبدیل می‌کند».

بانک می‌تواند به سهامدار فعلی یا آتی خود، تسهیلات بدهد و با ایجاد بدهی برای خود، این امکان را برای وی ایجاد کند تا سرمایه لازم برای برقراری الزامات سرمایه‌ای را تأمین نماید. به عبارت روشن‌تر برخلاف تمامی شرکت‌ها بانک می‌تواند از محل ایجاد بدهی، افزایش سرمایه داشته باشد و این موهبت یکی از مهم‌ترین مسیرهای میان‌بر برای دورزدن الزامات سرمایه‌ای قلمداد می‌شود؛ دقیقاً همان چیزی که در بحران ۲۰۰۸ در یکی از بانک‌های انگلستان اتفاق افتاد. بانک بارک‌لی انگلستان در خلال بحران ۲۰۰۸ به منظور افزایش سرمایه، ۳ میلیارد دلار به یک هلدینگ قطری وام اعطا کرد و به این ترتیب خود را از ورشکستگی نجات داد. رد اتهام از بانک بارک‌لی توسط دادگاه بریتانیا در کنار مسلم بودن این اتفاق نشان می‌دهد

بانک مذکور خلاف مقررات عمل نکرده است.^۱

البته این میانبر برای کاهش اثربخشی الزامات سرمایه‌ای توسط کمیته بال ممنوع شده است و در استانداردهای بال برای الزامات سرمایه‌ای تصریح شده است که بانک نباید به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، خرید ابزارهای مربوط به سرمایه لایه یک و لایه دو (سهام عادی یا صرف سهام) را تأمین مالی نماید (Basel Committee, 2011, p.27)؛ یعنی اگر کشف شود که بانک به سهامدار آتی خود، تسهیلات اعطا کرده تا وی سهام عادی بانک را خریداری نماید، میزان سهام خریداری‌شده در سرمایه لایه یک و حتی لایه دو بانک محاسبه نخواهد شد؛ اما نکته اینجاست که کشف تأمین مالی غیرمستقیم افزایش سرمایه به‌سادگی اتفاق نمی‌افتد. راهکارهایی برای بانک‌ها وجود دارد که احتمال کشف از سوی مقام ناظر را کاهش می‌دهد:

۱. اعطای تسهیلات به یک شرکت و سهامداری اشخاص مرتبط تا چند لایه با آن شرکت در بانک

در این سازوکار بانک مستقیماً به سهامدار آتی خود وام اعطا نمی‌کند، بلکه به شرکتی که در دو یا چند لایه پایین‌تر از سهامدار بدان مرتبط است، تسهیلات پرداخت می‌کند (شرکت سهامدار یک شرکتی است که یکی از اعضای هیئت مدیره آن، سهامدار شرکت سهامی خاص است و بانک به این شرکت با سهامی خاص وام پرداخت می‌کند). طبعاً این روابط لایه‌ای می‌تواند بیش از این ادامه داشته باشد و افزایش این لایه‌ها به معنای پیچیدگی بیشتر و احتمال کشف کمتر از سوی مقام ناظر خواهد بود.

۲. خرید دارایی با قیمتی بالاتر از قیمت ذاتی از شخص حقیقی یا حقوقی و تجهیز سرمایه

خرید دارایی توسط بانک‌ها نیز به نوعی تأمین مالی فروشنده محسوب می‌شود. اگر خرید این دارایی به منظور تأمین مالی تجهیز سرمایه بانک

۱. گزارش نهاد Serious Fraud Office انگلستان در سال ۲۰۱۸ که در پیوند زیر قابل مشاهده است:
<https://www.sfo.gov.uk/2018/10/26/barclays-plc-and-barclays-bank-plc/>

صورت گیرد، معمولاً با خرید دارایی‌هایی که معاملات آنها رصدناپذیر است و با قیمتی بالاتر از قیمت واقعی - به طوری که مابه‌التفاوت، میزان تأمین مالی مورد نیاز برای تجهیز سرمایه را فراهم کند - اتفاق می‌افتد. در این سازوکار عملاً بانک با خلق پول و ایجاد بدهی برای خود تأمین سرمایه را پشتیبانی مالی می‌نماید.

۳. صدور ضمانت‌نامه یا سایر خدمات زیر خط ترازنامه به سهامدار آینده

از آنجایی که صدور ضمانت‌نامه تا زمان واخواهی نشدن و نکول فرد متقاضی منجر به خلق پول نمی‌شود، لذا احتمال کشف کمتری دارد؛ اما این اطمینان را به سهامدار خواهد داد که با منابع نقدی برای خرید سهام بانک در آینده توسط خود بانک تأمین مالی می‌گردد.

به طور کلی، می‌توان مثال‌های فراوانی زد و نشان داد که اگرچه مقررات بال، تأمین مالی تجهیز سرمایه توسط بانک‌ها را ممنوع کرده است، اما کشف این موارد ساده نیست؛ برای مثال فرض کنید بانک (الف) تسهیلاتی به یک شخص غیرمرتبط می‌دهد و همزمان با اخذ ضمانت‌ها و وثایقی از وی، او را مجبور به خرید محصول یک شرکت می‌کند و از شرکت مزبور هم می‌خواهد سهام عادی بانک را خریداری نماید. هر چه تعداد این لایه‌ها بیشتر شود یا با همکاری چند بانک با هم این پدیده اتفاق بیفتد کشف آن به مراتب سخت‌تر می‌شود. ممکن است مطرح شود که با تکنولوژی‌های جدید تحلیل زنجیره (Chain Analysis) می‌توان پول را ردیابی کرد و مشخص کرد که آیا منشأ پول، تسهیلات بانک مربوطه بوده است یا نه؟ در پاسخ باید گفت اساساً اهمیتی ندارد که همان پول صرف افزایش سرمایه شود. از آنجایی که پول حاصل از تسهیلات جانشین کامل پول‌های موجود است، ممکن است بانک یک سهامدار بالقوه را تأمین مالی کند و سهامدار آتی، تسهیلات بانک را صرف خرید یک کالا کند، اما با منابع مالی دیگر (پول‌های موجود خود)، امکان خرید سهام بانک را پیدا نماید. به عبارت

روشن‌تر، پول خلق‌شده توسط بانک موضوعیتی ندارد، بلکه تأمین مالی سهامدار مهم است.

تأثیر امکان خلق پول بانک‌ها بر کاهش اثربخشی الزامات سرمایه‌ای، در سطح کلان یا شبکه بانکی نیز قابل ارائه است. بازدارندگی کفایت سرمایه از ورود به فعالیت‌های پرمخاطره یا بسط بیش از اندازه اعتبار - به منظور ممانعت از قرارگرفتن در وضعیت بیش‌بدهکاری - برای یک بانک یا شبکه بانکی تفاوت‌هایی دارد. برای ساده‌سازی فرض کنید مسیر تأمین مالی افزایش سرمایه از محل خلق پول هر بانک مسدود شده است و به فرض محال هیچ بانکی نتواند به‌هیچ‌وجه، سهامداران خود را تأمین مالی نماید و تباری و همکاری بین بانک‌ها برای تأمین مالی ضربدری سهامداران نیز وجود نداشته باشد. در این شرایط، هر بانکی برای افزایش سرمایه باید هزینه سرمایه (Cost of Capital) را پردازد و افزایش سرمایه به یک مسئله جدی تبدیل خواهد شد. حتی در این شرایط نیز وضعیت بانک‌ها با سایر شرکت‌های غیربانکی کاملاً متفاوت است و خالق پول بودن بانک در این شرایط هم اثربخشی الزامات سرمایه‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عبارت روشن‌تر لازم است بین حالتی که تنها یک بانک با بسط ترازنامه نیازمند افزایش سرمایه است و بانک‌های دیگر که بسط ترازنامه ندارند و حالتی که تمامی بانک‌ها در حال بسط ترازنامه خود هستند تفکیک قائل شد. در شرایطی که صرفاً یک بانک برخلاف رویه سایر بانک‌ها در حال افزایش سهم بازار خود است و با فرض مسدودشدن کانال‌های تأمین مالی سهامدار، الزامات سرمایه‌ای برای بانک همچون سایر شرکت‌ها بازدارنده است؛ اما در شرایطی که تمامی بانک‌ها ترازنامه خود را منبسط کرده‌اند یا در شرایط رونق اعتباری که تمامی آنها به واسطه افزایش دارایی‌های موزون به ریسک نیازمند افزایش سرمایه هستند، امکان افزایش سرمایه نیز فراهم‌تر است؛ چراکه حجم پول خلق‌شده در اقتصاد توسط بانک افزایش یافته و به

نوعی هزینه نهایی جذب سرمایه برای بانک‌ها کاهش پیدا کرده است. به عبارت روشن‌تر اگر بانک‌ها در حرکتی هماهنگ اقدام به انبساط ترازنامه کرده و از حدود الزامات سرمایه‌ای تخطی کنند، منابع لازم برای افزایش سرمایه بانک‌ها راحت‌تر از زمانی که انبساط ترازنامه‌ای را تجربه نکرده باشند، فراهم خواهد شد. خلاصه زمانی که بانک‌ها نیازمندی بیشتری به افزایش سرمایه دارند این نیازمندی بیشتر، به خاطر ایجاد بدهی بیشتر توسط آنها به وجود آمده و این ایجاد بدهی همزمان امکان افزایش سرمایه را نیز فراهم‌تر کرده است. اگر فرض مسدود بودن کانال‌های تأمین مالی سهامدار برای افزایش سرمایه را رها کنیم، در این شرایط یعنی در رونق اعتباری امکان تأمین مالی ضربدري و احتمال تبانی بانک‌ها برای تأمین مالی سهامداران به صورت متقابل نیز به شدت افزایش پیدا می‌کند و اثربخشی کفایت سرمایه بیش‌ازپیش کاهش می‌یابد.

دلالت‌هایی برای بانکداری اسلامی

مطالعات زیادی به درستی بر این نکته تأکید کرده‌اند که تنها معیار انطباق عملیات بانکی با شریعت نباید ربا باشد و جنبه‌های دیگری از این عملیات که پیامدهایی برای ثبات اقتصاد کلان، رشد اقتصادی و توزیع درآمد دارد نیز باید به معیار ربا برای صدور احکام فقهی در خصوص بانک اضافه شود. از طرفی بر اساس مطالبی که تاکنون در این مقاله مورد بحث قرار گرفت، نشان داده شد نظام بانکداری ذخیره جزئی ذاتاً بی‌ثبات است و تنظیم‌گری بانکی و به‌طور خاص کفایت سرمایه به عنوان مهم‌ترین مقرره احتیاطی خرد در ایجاد ثبات و سلامت بانکی با محدودیت‌های جدی مواجه است. حال سؤال اینجاست که بی‌ثباتی پیش‌گفته چه دلالتی برای موضوع‌شناسی بانک دارد؟ به بیان روشن‌تر بی‌ثباتی ذاتی بانک و زیان این بی‌ثباتی که در نهایت می‌تواند به ذی‌نفعان او یعنی سهامدار و سپرده‌گذار

و سایر بستانکاران برسد (در مقیاس خرد) چه دلالت موضوع‌شناختی برای بانکداری اسلامی دارد؟ آیا این بی‌ثباتی ذاتی به‌تنهایی کافی است تا عملیات بانکی مستلزم این بی‌ثباتی غیرمشروع معرفی شود؟ یا تمهید نقدینگی (Liquidity Provision) حاصل از این عملیات به عنوان مزیت اصلی این عملیات بانکی مخاطره‌آمیز، مستلزم نقطه تعادلی بینابینی است؟ نویسندگان این مقاله معتقدند پاسخ سؤال فوق و به‌طورکلی پاسخ به مسئله بی‌ثباتی لزوماً راه‌حل گوشه‌ای ندارد و وجود مطالعات فراوان در خصوص ذخایر قانونی مبتنی بر دارایی (Asset based required reserve) یا تمایز شیوه مواجهه با بانک‌های دارای اهمیت سیستمی (Systemically important banks) نیز مؤید این ادعاست. قبل از ورود به بحث با هدف پاسخ به این سؤال لازم است اشاره شود که به نظر می‌رسد متفکران پایه‌گذار دانش امروزی بانکداری اسلامی در فقه شیعه چنان‌که باید به این موضوع توجه نداشتند. شهید صدر (۱۴۰۳، ص ۲۳۱) نیز خدمات بانکداری را به کارکرد سرمایه‌داری (سپرده و وام) و کارکرد خدماتی (پرداخت، چک و ...) تقسیم می‌کند و ضمن اشاره به اینکه کارکرد خدماتی فرعی است، بر توضیح ابعاد اسلامی کارکرد سرمایه‌داری متمرکز می‌شود. شهید مطهری در کتاب مسئله ربا و بانک (۱۳۶۴، ص ۱۲-۱۴) خدمات بانکی را به سپرده‌پذیری، انتقال پول (خدمات پرداخت)، خرید و فروش سفته و برات، وام‌دهی دسته‌بندی می‌کند. ایشان مسئله اصلی و عمده در بانکداری را وام‌دهی بانک‌ها می‌دانند و در ارتباط با خدمات نظام پرداخت اشاره می‌کنند که این پدیده ضروری و از نظر شرعی بدون اشکال است. متفکرین معاصر که به این بی‌ثباتی ذاتی توجه کرده‌اند نیز معمولاً راهکارهای گوشه‌ای (رفتن به سوی نظام بانکداری ذخیره کامل) ارائه کرده‌اند. در این بخش سعی می‌شود ابعاد لازم برای پاسخ به فوق (سؤال دوم تحقیق) روشن شده و گام‌هایی برای پاسخ به آن برداشته شود. البته همان‌طور که اشاره شد بی‌ثباتی ذاتی بانک‌ها پیامدهایی

در سطح خرد برای ذی‌نفعان بانک و در سطح کلان برای کل اقتصاد دارد. با عنایت به اینکه پیامدهای اقتصاد کلانی عملیات بانکی بحث مستقل و مستوفایی حداقل شامل سازوکارهای انتقال پولی، حباب دارایی با منشأ اعتباری (Credit Driven asset bubble) و پدیده سرایت می‌طلبید این مقاله دامنه موضوعی خود را آگاهانه به ارزیابی پیامدهای عملیات بانکی در سطح خرد از منظر بانکداری اسلامی محدود کرده است و در این ارزیابی قاعده فقهی احترام نقش محوری دارد.

الف) دلالت‌های قاعده احترام

همان‌طور که در مقدمه مقاله اشاره شد، وقوع بی‌ثباتی یا بحران‌های بانکی موجب تحمیل زیان به سپرده‌گذاران خواهد گردید؛ بنابراین اولین مجرای ورود به مباحث بانکداری اسلامی در این موضوع، می‌تواند مقوله مالکیت خصوصی باشد. در این بخش از مقاله با توجه به قاعده احترام که از قواعد فقهی مشهور قلمداد می‌گردد سعی می‌شود از تحلیل اقتصادی صورت گرفته در بخش‌های پیشین مقاله برای موضوع‌شناسی بهتر و شمول یا عدم شمول قاعده احترام استفاده شود.

مهم‌ترین دلیل روایی قاعده احترام مال مردم، روایتی است که امام باقر (ع) از رسول‌الله (ص) نقل فرموده است: «سبأب المومن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیه و حرمة ماله کحرمة دمه» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۲، ص ۲۹۷). بر اساس این روایت، حرمت اموال مردم، معادل حرمت خون آنها قلمداد شده که حاکی از اهمیت بسیار بالای حقوق مالکانه نزد دین مبین اسلام است (محقق داماد، ۱۳۹۹، ص ۶۰). هدف و موضوع این مقاله پرداختن به دلالت‌های حقوق خصوصی این قاعده نیست و هدف دلالت‌های این قاعده برای فقه حکمرانی (اصول برآمده در فقه برای طراحی نظام مالی اسلامی) است. دلالتی که از این قاعده برای فقه حکمرانی می‌توان برداشت کرد این است که احترام به حقوق مالکانه اشخاص، «اصل» بنیادینی است

که در طراحی نهادها، قواعد و ابزارهای حکمرانی همواره باید به آن پایبند بود؛ مگر اینکه ضرورت اجتناب‌ناپذیری خلاف آن اقتضا کند. همان‌طور که در بخش‌های قبل توضیح داده شد، وجود ریسک ذاتی نقدینگی در عملیات بانکی مستلزم مخاطره و وقوع بحران‌های مالی با احتمال وقوع معقول (تعادل نش) است و ورشکستگی یا اعسار نقدینگی بانک‌ها، بانک‌های مرکزی را بر سر دوراهی ثبات نظام پرداخت (Accommodation) - مهار تورم قرار می‌دهد. در صورتی که بانک مرکزی برای جلوگیری از ایجاد بی‌ثباتی در نظام پرداخت‌ها، از بانک ورشکسته پشتیبانی مالی نموده و منابع مالی لازم برای تأدیه اموال سپرده‌گذاران غیر مقصر را در اختیار بانک قرار دهد این موضوع از طریق ایجاد مخاطره اخلاقی برای بانک‌ها منجر به ایجاد تورش تورمی گردیده و تردیدی نیست که تورم، تعدی پنهان به اموال تمامی آحاد اقتصادی قلمداد می‌شود. در صورتی که بانک مرکزی با بانک ورشکسته همراهی نکند، بانک - و یا حتی سایر بانک‌ها - در مدت‌زمان کوتاهی در معرض هجوم سپرده‌گذاران قرار گرفته و با ورشکستگی بانک مزبور اموال سپرده‌گذاران در معرض اتلاف قرار می‌گیرد؛ لذا هر انتخاب بانک مرکزی در دوراهی پیش‌گفته منتهی به عدم احترام به مالکیت خصوصی گردیده و خلاف مفاد قاعده احترام تلقی می‌گردد. بحث‌های صورت‌گرفته در بخش پنجم این مقاله نشان داد که تلاش‌های صورت‌گرفته برای ممانعت از ایجاد بی‌ثباتی و به تبع آن تحمیل زیان به اموال مردم - چه در قالب تورش تورمی و چه در قالب سوخت‌شدن سپرده‌ها - کافی نبوده است؛ بنابراین اقتضای احترام به مالکیت خصوصی از بین بردن ریسک ذاتی عملیات بانکی است تا ورشکستگی بانک‌ها از پدیده‌ای تعادلی و کاملاً طبیعی به پدیده‌ای بدون ریسک سیستمی همچون ورشکستگی در سایر شرکت‌ها تبدیل شود؛ اما طبیعی است در صدور حکم در خصوص عملیات بانکی نمی‌توان صرفاً با تمسک به یک قاعده فقهی تصمیم‌گیری کرد و لازم است سایر ابعاد

موضوع نیز برای فرد صاحب صلاحیت فتوا شفاف گردد که در ادامه به اهم مباحث مربوطه اشاره خواهد شد.

ب) قاعده حفظ نظام

در بخش قبل نشان داده شد دوراهی ثبات نظام پرداخت - مهار تورم مغایر با دلالت‌های قاعده احترام برای فقه حکمرانی است. دوراهی مزبور از زاویه قاعده حفظ نظام (نفی اخلال در نظام) نیز قابل بحث است. این قاعده اشعار می‌دارد حفظ نظام اسلامی واجب است. اگرچه به واسطه روشن بودن معنای آن، تعریف مشخصی از این قاعده در کتب قواعد فقهی مشاهده نمی‌شود، اما با مراجعه به استفاده‌های متعدد فقهای عظام از این قاعده در ابواب مختلف فقه می‌توان این قاعده را حفظ و ارتقای توانایی حاکمیت در انجام وظایف ذاتی نظیر عرضه کالاهای عمومی تعریف کرد و مفهوم مخالف آن یعنی نباید بر چیزی که حاکمیت را از تداوم ایفای وظایف حیاتی‌اش ناتوان می‌سازد، حکم کرد. اهمیت این قاعده تا جایی است که برخی از فقها این قاعده را علت بسیاری از احکام شرعی دیگر نظیر تعزیر دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۰). همان‌طور که اشاره شد، یک مسیر از دوراهی فوق‌الذکر به بی‌ثباتی مالی و هجوم بانکی و یک مسیر به تورم منتهی می‌شود و هر دو مسیر تهدیدی برای ثبات نظام اسلامی و اخلال در کارکردهای ذاتی حاکمیت قلمداد می‌گردند. هجوم بانکی نتیجه سلب اعتماد از پول ملی است که حاکمیت به عنوان وسیله مبادله به مردم معرفی کرده است و تورم نیز از طرق مختلف نظیر کاهش سرمایه‌گذاری و ایجاد نابرابری و توسعه فقر در افق زمانی بلندمدت‌تری همان نتیجه بی‌ثباتی نظام اسلامی را در پی خواهد داشت؛ لذا بر اساس قاعده حفظ نظام نیز نمی‌توان پذیرفت یک نظام بانکی با ریسک ذاتی نقدینگی بتواند در نظام اسلامی حاکم باشد.

اما طبیعی است در صدور حکم در خصوص عملیات بانکی نمی‌توان

صرفاً با اشاره به نقاط منفی نظام بانکداری با ذخیره جزئی حکم کرد و لازم است سایر ابعاد موضوع نیز برای فرد صاحب صلاحیت فتوا شفاف گردد. قسمت بعد به یکی دیگر از مهم‌ترین ابعاد موضوع خواهد پرداخت که به نظر می‌رسد در کنار مباحث مطرح‌شده در این بخش، قاعده تصمیم‌گیری را مشخص خواهد کرد.

ج) تسهیم ریسک نقدینگی و رشد اقتصادی

تبیین *دایموند* و *دبویگ* (۱۹۸۳) و سایر مقالاتی که در این مقاله بدان‌ها اشاره شد، نشان داد که هدف از طراحی سپرده دیداری و ایجاد آگاهانه یک ریسک ذاتی نقدینگی این است که بانک بتواند یک نهاد پذیرنده ریسک نقدینگی باشد. اینکه افراد می‌توانند از سپرده‌هایی که صرفاً معادل بخشی از آنها ذخیره‌گیری شده است، برای خرید کالا و خدمت استفاده کنند (ارائه خدمت نقدشوندگی) با این هدف اتفاق افتاده است که ریسک نقدینگی ناشی از شوک‌های انفرادی افراد به بانک منتقل شود و مهم‌ترین پیامد این انتقال ریسک نیز این بوده که بانک در معرض هجوم بانکی و به تبع آن بی‌ثباتی قرار بگیرد که در بخش گذشته به اندازه کافی در خصوص آن بحث شد؛ اما از سوی دیگر خدمتی که بانک در قالب تمهید نقدینگی ارائه می‌کند، سبب می‌شود ریسک‌های انفرادی (*Idiosyncratic Risk*) اشخاص که سبب می‌شد از سرمایه‌گذاری اجتناب کنند و پس‌انداز احتیاطی نگه دارند، پوشش داده شود و معادل منابع آزادشده به ظرفیت سرمایه‌گذاری و تولید افزوده شود. توضیح بیشتر آنکه همان‌طور که *دایموند* و *دبویگ* (۱۹۸۳) و *گورتون* و *پناچی* (۱۹۹۰) بیان کرده‌اند مهم‌ترین خدمتی که بانک به اقتصاد می‌کند تمهید نقدینگی است که سبب می‌شود خانوارهایی که در معرض شوک‌های انفرادی بیمه‌ناپذیر در مصرف هستند، مشتری سپرده دیداری شده و از آنجایی که شوک مزبور به تمامی آنها اصابت نمی‌کند تأمین مالی پروژه‌های تولیدی از محل تفاوت پس‌انداز احتیاطی تمامی افراد و

میزان منابع لازم برای پوشش شوک وارده به خانوارها، منجر به افزایش رشد اقتصادی می‌گردد.

تلفیق دو وظیفه خدمت پرداخت و تأمین مالی از کانال دیگری بر رشد اقتصادی مؤثر است که بیشتر در ادبیات قدیمی‌تر اقتصادی به آن اشاره شده است. همان‌طور که شومپتر تصریح می‌کند که هیچ کس به اندازه یک کارآفرین به اعتبار محتاج نیست، زیرا برای تولید باید یک قدرت خرید موقت به وی داد تا بتواند نهاده‌های لازم برای تولید را فراهم کرده و پس از تولید و فروش محصول، آن را بازگرداند (Schumpeter, 1983). لازمه ایفای این نقش توسط بانک این است که بتواند قدرت خرید ایجاد کند یا به عبارت دیگر بتواند در ازای ایجاد اعتبار بلندمدت برای کارآفرین، نقدینگی در اختیار او قرار دهد که طبیعتاً این موضوع منجر به ایجاد یک ریسک ذاتی نقدینگی می‌شود؛ چراکه در ازای ایجاد یک دارایی با سررسید بالا (پرداخت وام بلندمدت به کارآفرین) تعهدی نقد برای خود ایجاد می‌کند (سپرده کارآفرین). در میان ادبیات متأخر نیز دایموند و راجان (Diamond & Rajan, 2001, pp.287-300) نیز اگرچه علت اصلی بحران‌های بانکی را ترکیب ترانزنامه دانسته‌اند، اما این شکندگی بانک‌ها را به خاطر پیامدهایی که برای رشد اقتصادی دارد برای اقتصاد مفید می‌دانند.

بنابراین یکی از مهم‌ترین مزایای طراحی فعلی عملیات بانکی، افزایش ظرفیت رشد اقتصادی از مسیر پوشش ریسک نقدینگی و ایجاد امکان تأمین مالی فعالیت‌های اقتصادی از محل خلق اعتبار است و شاید توجه به چنین مزیتی سبب شده است علی‌رغم وقوع مکرر بی‌ثباتی‌ها کماکان اصلاح جدی در مدل عملیات بانکی مورد بحث صورت نگیرد. کما اینکه فریدمن در حاشیه‌ای که بر جمله استیوارت میل می‌زند صراحتاً بر این نقش پول مدرن تأکید می‌کند. او در پاسخ به میل که گفته «هیچ چیز بی‌اهمیت‌تر از پول نیست؛ پول تنها یک ماشینی است که اگر نبود با سرعت کمتری کارها

انجام می‌شد» بیان می‌کند درست است که پول تنها یک ماشین است، اما یک ماشین فوق‌العاده کاراست که رسیدن به رشد اقتصادی و سطح زندگی دو سده اخیر بدون این تکنولوژی مقدور نبود (Friedman, 1968, p.12).

توجه به این ویژگی نظام بانکی متعارف از این حیث اهمیت دارد که رشد تولید یکی از اهداف بسیار مهم اقتصاد اسلامی است. شهید صدر (۱۳۹۸) توسعه تولید و ضرورت دستیابی به آن را نقطه اشتراک اقتصاد اسلامی و سرمایه‌داری و مارکسیستی می‌داند و آیات متعدد قرآن کریم و روایات اهل بیت (ع) نیز بر این معنا دلالت دارند. صرفاً به عنوان نمونه علامه طباطبایی (ره) (۱۳۵۱-۱۳۵۲، ج ۴، ص ۲۷۰) ذیل آیه شریفه «لا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالِکُمُ الَّتِي جَعَلَ اللهُ لَکُمْ قِیَامًا» (نساء: ۵) تأکید می‌کنند که دلالت این آیه شریفه این است که اولاً مال مایه برپایی و تکیه‌گاه جامعه است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۳۸) و ثانیاً بر جامعه ضروری است که نسبت به تدبیر و اصلاح اموال و همچنین رشد و نمو اموال به نحوی اقدام کند که برای تمام ارکان جامعه وافی باشد. به عبارت روشن‌تر، لازم است حداکثرسازی رشد اقتصادی در طراحی تمامی زیرنظامات اقتصاد اسلامی از جمله نظام بانکی به عنوان یکی از اهداف مورد توجه قرار بگیرد.

د) ثبات و توسعه: نظریه عدالت شهید صدر

همان‌طور که در مقاله نشان داده شد، ماهیت بانک مدرن و عملیات بانکی آن دو پیامد بسیار مهم دارد: اولاً یک بی‌ثباتی ذاتی دارد و این بی‌ثباتی به صورت مطلق قابل مهار نیست و می‌تواند زمینه‌ساز نقض قاعده احترام شود؛ ثانیاً از طریق پذیرش ریسک نقدینگی، زمینه‌ساز رشد اقتصادی بالا گردد. به عبارت روشن‌تر این عملیات یک مخاطره خیلی جدی برای ثبات اقتصادی دارد که می‌توان آن را مغایر با قاعده احترام و عدالت توزیعی تلقی کرد و از سویی دیگر، یک فرصت بی‌نظیری برای ایجاد رشد اقتصادی (یکی از مهم‌ترین اهداف اقتصاد اسلامی) و برقراری عدالت تولیدی فراهم

می‌کند. به عبارت روشن‌تر اولین مقدمه لازم به منظور پاسخگویی به سؤال این بخش مبنی بر اینکه ماهیت عملیات بانکی و لوازم آنچه دلالت‌های موضوع‌شناختی برای بانکداری اسلامی دارد، این است که بدانیم صدور حکم توسط فقیه ذی‌صلاح مستلزم انتخاب میان توسعه‌گرایی بانک و ثبات آن است.

این اولویت‌بندی میان ثبات و توسعه می‌تواند بر اساس اولویت‌بندی ذهنی و ضمنی صاحب رأی اتفاق بیفتد. به‌طور مشخص اگر ثبات نظام بانکی در اقتصاد اسلامی یا به تعبیری حقوق مالکانه نزد وی اهمیت بسیار زیادی داشته باشد تا جایی که بر مزایای ناشی از پذیرش ریسک نقدینگی توسط بانک و ایجاد رشد هم غلبه داشته باشد، حکم وی در خصوص بانک به معنای مدرن آن (دارای قدرت خلق پول و ریسک ذاتی نقدینگی)، عدم انطباق با شریعت خواهد بود. اگر توسعه‌گرایی بانک (هدف عمومی جامعه) نزد فقیه در معرض صدور حکم مزبور دارای وزن اهمیت نسبی بیشتری در مقایسه با ثبات آن باشد، حکم وی نمی‌تواند عدم انطباق با شریعت عملیات بانکی باشد.

از طرف دیگر اولویت‌بندی میان ثبات و توسعه می‌تواند فارغ از اولویت‌بندی‌های ذهنی فقیه با مواردی نظیر سطح توسعه‌یافتگی اقتصاد (نیازمندی به توسعه) یا سطح بی‌ثباتی اقتصاد نیز مرتبط باشد؛ یعنی در صورتی که اقتصاد در حال توسعه یا کمتر توسعه‌یافته باشد و نیازمندی بالایی به توسعه جهت ریشه‌کن کردن فقر داشته باشد نسبت به حالتی که اقتصاد توسعه‌یافته و فقر شدید ریشه‌کن شده باشد، می‌توان احکام متفاوتی را قابل صدور دانست.

به نظر می‌رسد برای ممانعت از بروز ترجیحات شخصی یا محیطی در نظریه‌پردازی ارائه یک چهارچوب تحلیلی مستند به ادله ضروری است و در همین راستا نظریه عدالت شهید صدر چهارچوب مناسبی برای حل این

معضل ارائه می‌کند.

شهید صدر (ره) حکمرانی جامعه را فرع بر خلافت انسان می‌داند؛ به این معنا که پروردگار (مالک حقیقی جهان) حق تدبیر امور با بهره‌گیری از منابع موجود در جهان را به انسان به عنوان امین و خلیفه خود اعطا کرده است. استخلاف و جانشینی انسان در طی دو مرحله انجام می‌شود که در مرحله اول جانشینی جماعت صالح انسانی به مثابه یک کل است که آیه شریفه «و لا تؤتوا السفهاء» بر همین مضمون دلالت دارد؛ به عبارت دیگر حکمرانی سفهی بر اموال یا تدبیر غیرعاقلانه اموال از آن روی محکوم گردیده که تناسبی با شأن خلافت جامعه انسانی به مثابه یک کل (توانمندسازی جامعه برای تحقق اهداف خلافت الهی انسان) را ندارد؛ بنابراین اقتضای شأن خلافت جامعه انسانی این است که بتواند با تدبیر عقلایی مال زمینه‌ساز رشد و حفظ آن و در نتیجه قوام جامعه گردد. ایشان پس از اشاره به آیه ۳۴ سوره مبارکه ابراهیم دو انحراف محتمل جامعه انسانی در مرحله اول خلافت الهی را مورد بحث قرار می‌دهند: اولین انحراف، ظلم است و دیگری کفران نعمات الهی. مراد از ظلم توزیع ناعادلانه نعمت‌هاست که برخی از افراد جامعه نسبت به برخی دیگر انجام می‌دهند و مراد از کفران نعمت درنگ جامعه از به‌کارگیری نیروهای خدادادی جهان و نوآوری است که ایشان انحراف دوم را ظلم جامعه به خود معرفی می‌کنند. با این مقدمه ایشان دو مسئولیت اجرای عدالت در توزیع ثروت و همچنین مسئولیت عدالت در نگهداری و رشد ثروت ۱ را وظیفه‌ای برآمده از خلافت الهی انسان می‌دانند (صدر، ۱۳۹۸، ص ۵۲). مرحله دوم از جانشینی انسان جانشینی فرد از طرف جامعه در قالب مالکیت خصوصی است؛ از این همین جهت در آیه شریفه ۴ سوره مبارکه نساء تعبیر اموال افراد به جامعه نسبت داده شده است. دلالتی

۱. به نظر می‌رسد منظور تولید بالقوه اقتصاد است و ثروت که محصول تجمع تولید بالقوه‌های گذشته در قالب دارایی‌های مالی و غیرمالی است به معنای دقیق کلمه مدنظر نگارنده نبود یا نگارنده در مقام بیان چنین تفاوتی نبوده است.

که این دو مرحله از استخلاف در نظریه عدالت شهید صدر دارد این است مالکیت خصوصی (جانشینی مرحله دوم) و تصرفات اشخاص در اموال خود باید با مقتضیات خلافت عمومی جامعه (جانشینی مرحله اول) هماهنگ باشد. به عبارت روشن‌تر اگر تصرفات در مالکیت خصوصی با دو مسئولیت عدالت در توزیع ثروت یا عدالت در نگرهبانی و رشد ثروت تعارض داشته باشد قابل تأیید نخواهد بود. انطباق نظریه عدالت شهید صدر با موضوع این مقاله بدین صورت است که نظام بانکی و ماهیت بانک مدرن از آنجایی که منجر به افزایش رشد بالقوه اقتصاد می‌گردد، مطابق با مسئولیت اول جامعه یعنی عدالت تولیدی است؛ اما پیامد منفی آن مربوط به مالکیت خصوصی و از بین رفتن اموال صاحبان سهام بانک و سپرده‌گذاران است که همان مرحله دوم خلافت یعنی جانشینی افراد از جامعه تلقی می‌گردد. از آنجایی که خلافت مرحله اول حاکم بر خلافت مرحله دوم است نمی‌توان با استناد به قاعده احترام عملیات بانکی و بانک مدرن را مغایر با شرع ارزیابی کرد؛ مگر اینکه اثبات شود بی‌ثباتی‌های ذاتی بانک به صورت سیستمی منجر به ظلم در توزیع درآمد یا کاهش رشد بالقوه اقتصادی (اقتضائات مرحله اول خلافت انسانی) می‌گردد که تاکنون مطالعات معتبری وجود ارتباط علی میان این دو مقوله را اثبات نکرده‌اند و ادبیاتی که در ابتدای این مقاله به آنها اشاره شد مدعی ارتباط تشدید نوسانات اقتصاد کلان یا رکود اقتصادی با بی‌ثباتی بانک‌ها بوده‌اند و ادعایی در خصوص تولید بالقوه اقتصاد مطرح نکرده‌اند. با وجود این به نظر می‌رسد، پاسخ سؤال این تحقیق می‌تواند گوشه‌ای نباشد و باید برای حداقل کردن بی‌ثباتی‌های بانک تدبیری اندیشید. به نظر می‌رسد تمامی تلاش‌هایی که پس از هر بحران صورت گرفته در راستای تغییر یا تجدیدنظر در نقطه بهینه بینابین حالت حدی توسعه‌گرایی کامل و حالت حدی ثبات محوری کامل بوده است. به عبارت روشن‌تر اگرچه بی‌ثباتی ذاتی بانک انکارناپذیر و از بین بردن کامل آن در نظام ذخیره جزئی

امکان‌پذیر نیست، اما پیاده‌سازی موارد زیر تلاش برای کاهش احتمال وقوع بی‌ثباتی و شرط لازم حفظ حقوق مالکانه و التزام به قاعده احترام قلمداد می‌شود:

۱. وجود بانک مرکزی دارای ابزارهای نظارتی کافی برای پیشگیری از بروزی‌ثباتی و اعمال اقدامات اصلاحی برای بانک‌های قابل احیا؛
۲. وجود نظام‌گیر (Resolution) برای حل و فصل بانک‌های ناسالم و غیر قابل احیا؛
۳. برقراری نظارت احتیاطی سخت‌گیرانه‌تر برای بانک‌های دارای اهمیت سیستمی.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

یکی از جنبه‌های بااهمیت در ارتباط با موضوع‌شناسی بانک، پیامدهای اجتناب‌ناپذیر برآمده از عملیات بانکی است. در این مقاله نشان داده شد، در نظام بانکداری مرکزی با ذخایر جزئی، بی‌ثباتی و ریسک نقدینگی، ذاتی بانک است و رویکرد تقویت تنظیم‌گری و نظارت احتیاطی خرد و کلان که پس از هر بحران برای ممانعت از وقوع مجدد آن، پی‌گرفته می‌شد به علت محدودیت‌هایی که تنظیم‌گری بانکی فی‌نفسه دارد و نارسایی‌های الزامات سرمایه‌ای در ممانعت از اعسار نقدینگی و همچنین امکان‌های متعدد اجتناب‌های مقرراتی از آن توسط بانک‌ها نتوانسته است در برقراری کامل ثبات موفق باشد. از آن مهم‌تر نشان داده شده که این بی‌ثباتی جزء لاینفک عملیات بانک مدرن بوده و اساساً رفع کامل آن بدون گذر از نظام بانکداری با ذخیره جزئی و حرکت به سوی نظام بانکداری با ذخیره کامل امکان‌پذیر نیست. غالب مقالاتی که توسط محققان اقتصاد اسلامی نگاشته شده با استناد به دلایل مشابهی نظام بانکداری با ذخیره جزئی (به مثابه یک کل) یا بانکداری خصوصی را سازگار با شریعت اسلامی قلمداد نکرده‌اند. از جمله

این مطالعات می‌توان به عالی‌پناه و تاج لنگرودی (۱۳۹۶، ص ۹۱)، عیسوی (۱۴۰۲، ص ۳۰)، صمصامی و کیانپور (۱۳۹۴، ص ۱۲۶) اشاره کرد که بدون توجه به دلالت‌های توسعه‌ای بانکداری، ارزیابی جامعی نسبت به موضوع نداشته‌اند. این مقاله سعی کرد علاوه بر استناد به قاعده احترام و حفظ نظام به دلالت‌های توسعه‌ای ماهیت بانک نیز توجه کند و در نهایت با استناد به نظریه عدالت شهید صدر که برآمده از نظریه خلافت انسان ایشان است نسبت به ارائه یک چهارچوب تحلیلی برای ارزیابی ابعاد خلق پول بانکی اقدام نماید.

منابع و مأخذ

- حر عاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۶ق). تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة. تحقیق محمدرضا حسینی جلالی. قم، مؤسسه آل‌البیت (ع) لإحياء التراث.
- حسینی دولت‌آبادی، سیدمهدی (۱۳۹۵). ماهیت بانک و دلالت‌های آن برای مطالعات بانکداری اسلامی. *مطالعات اقتصاد اسلامی*، ۱۶ (۸).
- خسروی، میثم، سبحانی، حسن (۱۴۰۰). دلالت‌های معطوف به ماهیت بانک بر تنظیم‌گری و نظارت احتیاطی خرد بر شبکه بانکی. رساله دکتری علوم اقتصادی، تهران، دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. تصحیح صفوان عدنان داوودی. بیروت، دار الشامیة.
- عالی‌پناه، علیرضا، تاج لنگرودی، محمدحسن (۱۳۹۶). بررسی فقهی خلق پول به وسیله بانک‌های تجاری. *پژوهش‌نامه فقه اجتماعی*، ۵ (۱۰).
- عیسوی، محمود (۱۴۰۲). بررسی فقهی و اقتصادی پدیده خلق پول. *اقتصاد اسلامی*، ۲۳ (۹۰).
- صدر سیدمحمدباقر (۱۳۹۸). *گزیده آثار*. ترجمه مهدی زندیه. ج ۳، قم، دارالصدر.
- صمصامی، حسین و کیانپور، فرشته (۱۳۹۴). بررسی امکان خلق پول توسط نظام بانکی در نظام مالی اسلامی. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱ (۱۳).
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۵۲-۱۳۵۱). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- محقق داماد، مصطفی (۱۳۹۹). *قواعد فقه*. تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۴). *مسئله ربا و بانک*. تهران، انتشارات صدرا.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۰). بحوث فقهیه. قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

Basel Committee on Banking Supervision (2010). Basel III: A global regulatory framework for more resilient banks and banking systems, revised 2011.

Blum, Jürg (1999). Do capital adequacy requirements reduce risks in banking?. In *Journal of Banking & Finance*, 23 (5), pp.755–771.

Cecchetti, Stephen G., Marion Kohler, and Christian, Upper (2009). Financial crises and economic activity. *National Bureau of Economic Research*, No.w15379.

Diamond, Douglas W., Dybvig, Philip H. (1983). Bank runs, deposit insurance, and liquidity. In *Journal of political economy* 91(3), pp.401–419.

Diamond, Douglas W., Rajan, Raghuram G. (2001). Liquidity risk, liquidity creation, and financial fragility: A theory of banking. In *Journal of political economy* 109 (2), pp.287–327.

Fabozzi, Frank J., Kothari, Vinod (2008). *Introduction to securitization*. Hoboken N.J., John Wiley & Sons (The Frank J. Fabozzi series).

Fisher, Irving (1936). *100% money and the public debt*. New York, Adelphi Company, pp.406–420.

Friedman, Milton (1959). *A Program for Monetary Stability*. New York, Fordham University Press.

Friedman, M. (1968). The role of monetary policy. *American Economic Review*, 58(1), pp.1–17.

Gorton, G., & Pennacchi, G. (1990). Financial intermediaries and liquidity creation. *The Journal of Finance*, 45(1), pp.49–71.

Kareken, John H., Wallace, Neil (1978). Deposit insurance and bank regulation: A partial-equilibrium exposition. In *Journal of Business*, vol. 51, issue 3, pp.413–438.

Kim, Daesik, Santomero, Anthony M. (1988), Risk in banking and capital regulation. In *The Journal of Finance*, 43(5), pp.1219–1233.

Koehn, Michael, Santomero, Anthony M. (1980). Regulation of bank capital and portfolio risk. In *The Journal of Finance*, 35(5), pp.1235–1244.

Mishkin, Frederic S. (2004). *The economics of money, banking, and financial markets*. 7th ed. Boston, Pearson (The Addison-Wesley series in economics).

Peltzman, Sam (1976). Toward a More General Theory of Regulation. In *The Journal of Law and Economics*, 19 (2), pp.211–240 (DOI: 10.1086/466865).

- Schumpeter, Joseph A. (1983). *The theory of economic development. An inquiry into profits, capital, credit, interest and the business cycle*. New Brunswick, Transaction Publishers.
- Snowdon, Brian, Vane, Howard R. (2005). *Modern macroeconomics. Its origins, development and current state*. Cheltenham, Edward Elgar.
- Vallageas, B. (2013). Basel III and the strengthening of capital requirement: The obstinacy in mistake or why 'it' will happen again. In *Monetary Economies of Production* (pp. ۱۱۲-۱۳۳). Edward Elgar Publishing.